

کیهان

بهشت را به بها می دهند یا به بهانه؟

از جمله تعلیمات رایج بین ما شیعیان این است که می‌گوییم: انستابت یا به علی بن ابی‌طالب درست کن، «با علی» بگو، استماع شیعۀ باشد و در دیوان عزاداران حسینی ثبت بشود، همین کافی است.جزو حزب باش. خیال کردیم- العباد بالله- حسین بن علی(ع)یک امام حزب با است و می‌گوید: هرکس که کارت عضویت در اینجا صادر کرد همان کافی است و مصونیت پیدا می‌کند!

اساساً فلسفۀ شهادت حسین بن علی(ع) این بود که می‌خواست اسلام را در مرحله عمل زنده کند:اَشْهَدُ اَنَّ قَدْ اَقَمْتُ السَّلْوةَ وَ اَتَيْتُ الزَّكوةَ وَ اَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ. یعنی تو کشته شدی که اسلام را در عمل زنده کنی.

ولی ما می‌گوییم: نه! و کشته شدن برای اینکه «عمل» را در اسلام بماند، انشباب و وابستگی ظاهری را درست کند! -به موسیقیبندی گفتند بین اندیشهٔ شیعی (عدم انفکاک عمل از ایمان و اینکه سعادت انسان در گرو عملش است)

و اندیشهٔ مرجئی («عمل» از شیئ ندارد، سعادت انسان در گرو ایمان و عقیده اوست)

عقیدهٔ تو چیست؟

او قدری فکر کرد و گفت:

اغراقِ شیعی و اشغالی مُرْتَجِحٌ؛ یعنی از سر تا کمر، ذریعۀ و از کمر به پایین «مرجئی» هستم.می‌خواست بگوید من فکر «شیعی» است اما در عمل «مرجئی» هستم.

ما امروز وقتی وارد دنیای شیعی می‌شویم و به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم خودمان از سر تا قدم، «مرجئی» هستیم.ناما دنبال بهانه‌هایی هستیم بلکه بهشت را یا یک بهانه درست کنیم.

می‌گوییم بهشت را به «بها» می‌دهند، به «بها» می‌دهند.

علی(ع) از بهشت به «بها» تعبیر می‌کند و می‌گوید «من» ثمن اعمال شما بهشت است؛ وای به حال ملتی که این فکر جزو کند و بگوید بهشت را به «بها» نمی‌دهند.

شما وقتی نهج‌البلاغه را مطالعه می‌کنید می‌بینید در این کتاب دو مطلب است که مرتب تکرار می‌شود: تقوا و عمل.

رواج یا کساد بازار عمل؟

-در صدر اسلام- وقتی اسلام صحیح تعلیم داده می‌شد نتیجه‌اش این بود که پسر بیغمبر روی انستابش به پیغمبر هرگز حساب نمی‌کرد، روی عمل خودش حساب می‌کرد، حسابش فقط روی این بود که برنمافه پیغمبر را اجرا کند. -تخیر- عمل و امیوداری بیجا به انستابت ظاهری به اهل بیت- یکی از آسیبهایی است که بر تفکر اسلامی از صدر اسلام وارد شد، اما این آسیب در صدر اسلام ضعیف بود و شیعیان و اکثریت اهل تسنن در مقابل این فکر بودند، اما به علل مختلفی این فکر توسعه پیدا کرد و مثل یک خوره که ما را بخورد، خورد، بعد ببینید در این زمینه چه خوانها چه و چه فقیه‌ها ناقل می‌کنند.

موضوعی است که من چند بار در مجامع عرض کرده‌ام البته خوب است، اساسی ندارد ولی از نظر سوء تربیت و بدآموزی خیلی اثر دارد.

مفسد اردبیلی در میان علمای شیعه، معروف به زهد و تقواست و واقعاً هم این جور بوده، مرد ملاً و فقیه محقق است و شیخ نصرائی از ایشان به «محقق اردبیلی» تعبیر می‌کنند.مرد بسیار بسیار متقی و زاهدی است و برای وحی کرامتها نقل می‌کنند.

در اینکه مرد عمل بوده است و آن طور که خودش فکر می‌کرده و تشخیص می‌داده اهل عمل بوده است، شکی نیست، این مردی که مجسمه عمل بود، بعد از مردنش کسی می‌گوید که من او را در خواب دیدم.او پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟

گفت: خدا به من محبت کرد، عنایت کرد.

گفتم: چه چیز تو را نجات داد؟

گفت: «دیدم بازار عمل کساد است.»

یعنی چه؟!
قرآن می‌گوید: بازار عمل رواج است.آن وقت یک خواب به ما می‌گوید بازار عمل کساد است؟!

اگر بازار عمل کساد است پس بازار چه چیز رواج است؟! اینهاست که مثل خوره تا مغز استخوان ما را می‌خورد و ما را فاسد می‌کند.

اسلام «بست» ندارد

در قدیم «بست» بود و خوب شد آن بستانها رو افتاد. کسی که جرعی مرتکب می‌شد و مأمورین می‌خواستند او را بگیرند می‌رفت به خانه یک مرد متنفذ، یک عالم روحانی و انجا می‌نشست و هیچ قدرتی نمی‌توانست او را از بست خارج کند.

جرم مرتکب شده بود و به حکم قانون عرفی و قانون شرعی باید محاکمه و مجازات شود.ولی نه! او افتاد در فلان خانه بست نشسته و چه کسی جرئت می‌کند او را از بست بیرون بیاورد؟

ما خیال می‌کنیم در دستگاه الهی ما از این بستهای موهوم وجود دارا!

نه، این جور نیست.قسم به خود حسین بن علی(ع)این جور نیست.قسم به خود حضرت (رضاع) این جور نیست.

اصلاً این خلاف فکر حسین بن علی(ع)است، خلاف فکر علی بن ابی‌طالب(ع)است. خلاف فکر حضرت (رضاع) است.

آنها در همه عمرشان و در زندگی خودشان این حرفها را نپنداشتند، یا در مانتشان می‌پندیرند؟!

شما وقتی نهج‌البلاغه را مطالعه می‌کنید می‌بینید در این کتاب دو مطلب است که مرتب تکرار می‌شود:تقوا و عمل.

ما چشمه‌ایمان را می‌بندیم و می‌گوییم اینها را قبول نداریم. ما نه به تقوا اعتقاد داریم و نه به عمل.

یک عمر زندگی می‌کنیم بدون تقوا و عمل.بعد وصیت می‌کنیم که ما را ببرند در نجف دفن کنند، کارمان درست می‌شود!

...اینهاست که مثل خوره تا مغز استخوان ما را می‌خورد و ما را فاسد می‌کند.

« مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵صص:۲۴۶۶-۴۲۹- با تلخیص و ویرایش

اهریمن و شیطان

... ممکن است برخی افراد کنند که اهریمن در کیش زرتشتی با شیطان در دین اسلام فرقی ندارد، یعنی اگر اهریمن را مخلوق اهورا مزدا بدانیم مساوی می‌شود با شیطان که از نظر اسلام مخلوق خدا و عامل بدی‌هاست.

ولی این طور نیست، شیطان از نظر اسلام نقشی در آفرینش اشیاء ندارد، در اسلام اصلاً چنین اندیشه‌ای وجود ندارد، که شیطان خالق موجودات نامطلوبی هست ولی بایست نباشد و چون هست، پس از یک موجود پلید ناشی شده‌است. از نظر اسلام همه اشیاء به قدرت خداوند به وجود آمده است و هر چه آفریده خوب و نیک آفریده است. (سجده، آیه ۷، طه، آیه ۵)

گاهی در ترجمه های فارسی آیات قرآن و یا احادیث، کلمه شیطان به «دیو» و یا «اهریمن» ترجمه می‌شود. البته این ترجمه صحیح نیست، کلمه شیطان معادل فارسی ندارد. لهنذا باید عین این کلمه یا کلمه ابلیس که در عربی معادل آن است آورده شود. دیو یا اهریمن به مفهوم حقیقی از نظر قرآن به هیچ وجه وجود خارجی ندارد و معایر مفهوم شیطان است که در قرآن آمده است.

قلمرو شیطان از نظر اسلام تشریح است نه تکوین. یعنی شیطان فقط می‌تواند فرزند آدم را وسوسه کند و به گناه تشویق کند، شیطان بیش از حد دعوت کردن، سلطه و قدرتی بر انسان ندارد. (ابراهیم، آیه ۲۲)
ماهیت شیطان هر چه باشد، انسان بودن انسان به این است که صاحب عقل و اراده و قوه انستاب است! انتخاب وقتی ممکن است که در مرحله اول ، عقل و تشخیص باشد و در مرحله دوم، دور راه ممکن در جلو انسان باشد که هر کدام از این دو رکن اگر نباشند، اختیار و انستاب و در واقع انسانیتی در کار نیست.(دهر، آیه ۳ و ۲)

وسوسه نفس اماره و شیطان شرط اختیار و انستاب و انسانیت انسان است .

همان طور که دعوت به خیر هست و الهامات خیر هست، باید وسوسه هم باشد تا انسان یکی از این دو راه را «انتخاب» کند و گامی در راه انسانیت که راه انستاب و اختیار است بردارد. به قول مولانا:

قلمرو شیطان از نظر اسلام تشریح است نه تکوین. یعنی شیطان فقط می‌تواند فرزند آدم را وسوسه کند و به گناه تشویق کند و شیطان بیش از حد دعوت کردن، سلطه و قدرتی بر انسان ندارد.

در جهان دو بانگ می‌آید به شد
تا کدامین را تو باشی مستعد
آن یکی بانگش نغور انتقیا
و آن دگر بانگش نغور اشقیا

شیطان و یا جن در قرآن، در عرض موجودات طبیعی است نه در عرض ملائکه و فرشتگان. ملائکه از نظر قرآن، رسولان و مأموران پروردگارند و در نظام آفرینش کارگزاری می‌کنند، ولی جن و شیطان هیچ نقشی در کار خلقت ندارند، در این جهت مثل موجودات زمینی می‌باشند. از اینجا می‌توان فهمید که اندیشهٔ مخلوقات بد و ناشایست و اینکه نظام آفرینش ناقص است، به هیچ وجه در اندیشه های قرآنی راه ندارد.

... گاهی در ترجمه های فارسی آیات قرآن و یا احادیث، کلمه شیطان به «دیو» و یا «اهریمن» ترجمه می‌شود. البته این ترجمه صحیح نیست، کلمه شیطان معادل فارسی ندارد. لهنذا باید عین این کلمه یا کلمه ابلیس که در عربی معادل آن است آورده شود. دیو یا اهریمن به مفهوم حقیقی از نظر قرآن به هیچ وجه وجود خارجی ندارد و معایر مفهوم شیطان است که در قرآن آمده است.

« شهید مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران(جلد اول)، صص ۲۳۵-۲۳۳

عبادت هر چه بیشتر بهتر؟

باید اعتراف کنیم که ما راه عبادت را نیز نمی‌دانیم، یعنی هر چه بیشتر بهتر، معنی استفاده از عبادت نیست. عبادت باید با نشاط روح توأم باشد.

مقدمود این نیست که قبل از باید نشاطی وجود داشته باشد تا عبادت شروع شود. بسا افرادی که هیچ‌وقت نشاط پیدا نکنند. خود نشاط تدریجاً با عبادت و انس با ذکر خدا پیدا می‌شود. اگر روی اصول صورت گیرد تدریجاً انس و علاقه و نشاط پیدا می‌شود.

سنگدلی و سخت‌دلی در علم اخلاق، روحیه تاثیرناپذیری از درد و رنج همنوعان است. اما در فرهنگ قرآنی، از نظر گستره مفهومی و معنایی فراگیر تر است: **زیرا به حالت بلکه ملکه ای گشته می‌شود که آدمی در آن از پذیرش هر حقی خودداری می‌کند. به‌طوری که آموزه‌های وحیانی در دل و جانش نفوذ نمی‌کند و زیر بار حقایق آموزه‌های قرآنی نمی‌رود و به انکار می‌پردازد.**

یونسنده در مطلب دیدگاه قرآن درباره قساوت قلب و زمین ها و عوامل به‌وجود آمدن آن و نیز آثار و پیامدهای گوناگون این بیماری را در زندگی بشر تشریح کرده است.

گستره معنایی قساوت قلب

سنگدلی یا قساوت قلب از نظر بجمالی‌های روحی و روانی انواعی است؛ زیرا انسان در این حالت، از اعتدال بیرون می‌رود و از درک و فهم و بسیاری از امور ناآون می‌شود.

در آموزه‌های قرآنی، به حالتی انسانی اشاره می‌شود که در آن دلها سخت و قلب‌ها سنگ می‌شود. از این حالت با تعبیری چون « قست قلبیهم»، «اشدد علی قلوبهم» و « غلیظ القلب» یاد شده است.

«قساوت» در زبان عربی از ریشه «قسی» و«قسوه» است؛ که در لغت به معنای خشونت و نفوذناپذیری می‌باشد؛ از این رو به سنگ‌های خشن و سخت، «قسی» می‌گویند.

اما قلب در اصطلاح قرآنی به روح لطیف انسانی که با تعلق به قلب جسمانی، سلطه خود را در بدن انسان اجرا می‌کند گفته می‌شود.

معارف MaarefKayhan@Kayhan.ir

می‌شود، ولی در سطح عالی‌تر موجب می‌شود تا قدرت و توانایی‌های حقایق نیز از وی سلب شود و فرد سنگدل نتواند تحلیل درستی از حقایق داشته باشد؛ زیرا بسته شدن مجرای ادراکی از جمله قلب می‌تواند تاثیر مستقیم و علم از آن نمی‌جوشد و قطرات محبت از آن تراوش نمی‌کند؛ بلکه هرگز از خوف خدا دل انسان سنگدل به تپش نمی‌افتد. (پرتوی از قرآن، طالقانی، ج ۱، ص ۳۰۶)

علمای اخلاق در تعریف قساوت قلب یا سخت دلی، آن را به معنای روحیه تاثیر ناپذیری از درد و رنج همنوعان معنا کرده‌اند. به این معنا که انسانی که به بیماری قساوت قلب دچار شده، نسبت به همنوعان و درد و رنجشان واکنش مثبتی نشان نمی‌دهد و با آنان همدردی نمی‌کند.

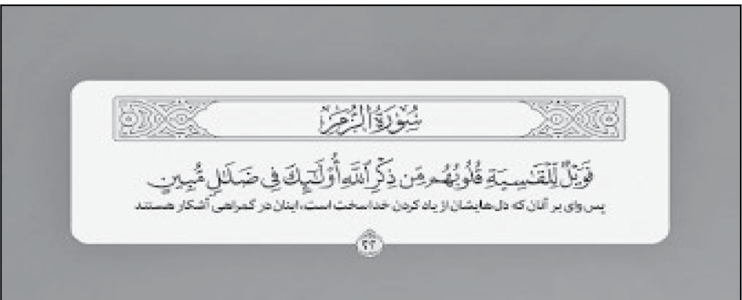
پس سنگدلی از نظر مفهومی و معنایی از گستره فراتری برخوردار است و تنها به حوزه علم اخلاق و مناسبات انسانی و ارتباطات بشری محدود نمی‌شود بلکه در حوزه‌های فراتری از جمله ادراک حقایق هستی نیز تاثیر مستقیم و اساسی به جا می‌گذارد.

بنابراین درباره سنگدلی می‌توان گفت که آن حالتی روحی است که دران قلب انسان به علت انجام اعمالی چون مخالفت با آموزه‌های عقلائی و الهی و همچنین اعمال منافی اخلاق، دیگر حالت پذیرش حق و حقیقت دران از بین می‌رود و نسبت به گناه خشنود و از اعمال صالح و کارهای نیک دور می‌شود. در این حالت، مشاهده مناظر رقت‌آوری چون دیدن شکنجه‌مطلومی و انسانی که با تعلق به قلب جسمانی، سلطه خود را در بدن انسان اجرا می‌کند گفته می‌شود.

بیماری سنگدلی

و نشانه‌های آن در قرآن

افرشته محیطی |



گاه از قلب، به نفس ناطقه نیز تعبیر می‌شود. (مصطفوی،حسین؛ تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۶۹)
قسی القلب در اصطلاح قرآنی به قلب‌هایی گفته می‌شود که در برابر حق، تواضع، خشوع و اطعانی نداشتند. سنگدل را از نظر شخصیت نفوذ نمی‌کند. در فارسی از آن به «سنگدلی» تعبیر شده که در مقابل «هرم دلی» قرار دارد. (شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، سختی چاپ و نشر آستان قدس رضوی، چاپ اول، ج ۳، ص ۶۷۳)

علمای اخلاق در تعریف قساوت قلب یا سخت دلی، آن را به معنای روحیه تاثیرناپذیری از درد و رنج همنوعان معنا کرده‌اند. به این معنا که انسانی که به بیماری قساوت قلب دچار شده، نسبت به همنوعان و درد و رنجشان واکنش مثبتی نشان نمی‌دهد و با آنان همدردی نمی‌کند.

شاید بتوان گفت که

پیروی از شهوات و

هواهای نفسانی از

مهم‌ترین علل و عوامل

سنگدلی در بشر است؛

زیرا موجب می‌شود تا

شخص گرفتار فسق

و فجور شود و از راه

اعتدال بیرون رود.

واکنش احساسی و عاطفی و همدردی وی را بر انکساز و به کاری برای کاهش دردها و رنج‌های مصیبت دیده وارداد.

از آموزه‌های قرآنی چنین بسر می‌آید که قساوت قلب یک بیماری روحی انکسانی است و

در یک فرآیندی پدید می‌آید و افزایش می‌یابد.

بنابراین نمی‌توان آن را امری ارثی دانست؛ زیرا

زمینه‌ها و علل و عواملی موجب می‌شود تا انسانی که به طور طبیعی بر فطرت پاک و سالم آفریده شده است از حالت اعتدالی بیرون رود و به این

بیماری دچار شود.

قساوت، یکی از مهم‌ترین عواملی است که انسانها را از شناخت خداوند و سیر کمالی به سوی او بازمی‌دارد.

یکی از وظایف و مسئولیت‌های پیامبران، آشنا کردن انسانها با حقایق هستی و ایجاد

تعامل صحیح میان انسانها برای گسترش عدالت در جامعه بوده است، ولی آنان همواره

با مقاومت انسان‌های بیماری رویبور بوده‌اند که اجازه نمی‌دادند تا پیامبران به مسئولیت خود عمل کنند.

آنچه که گفته شد تنها در حوزه علم اخلاق است، اما به نظر می‌رسد که سنگدلی و قساوت تنها به حوزه احساس و عواطف محدود نمی‌شود؛ زیرا چنان‌که در آموزه‌های قرآنی بر می‌آید، در حالتی از سنگدلی، انسان‌ها برای بیمار در چنان همجنان قرام می‌گیرند که قدرت درک و فهم حقایق را پیدا نمی‌کنند و این‌گونه است که جهان را از زاویه دیدی دیگر نمی‌نگرد.
بن این اساس پیشش و نیزه شدن آنان تحت تاثیر سنگدلی آنان دچار بحران و خطای فاحش می‌شود و تحلیل و تبیین‌های نادرستی از هر واقعه و رخداد ارائه می‌دهند و قادر به تشخیص موقعیت واقعی خود در هستی و نسبت به دیگران نخواهند بود. از این رو، سنگدلی در مراتب و سطوح بالاتر منجر به انسداد مجاری ادراکی بشر می‌شود و قدرت تشخیص انسان از دیگران (زیرا قلب در نگاه قرآن، تنها منبع و منشا احساسات و عواطف است، بلکه کارکردی فراتر از آن داشته و درک و فهم حقایق را نیز به عهده می‌گیرد. به این معنا که عقل و قلب در تحلیل این کارکردهای نزدیک به هم دارند و این‌گونه نیست که قلب تنها به ادراک احساسات و عواطف بپردازد و با منشا و خاستگاه آن باشد. بر این اساس این توفت که قساوت قلب هر چند که در وهله نخست در احساسات و عواطف بروز می‌کند و حالت نرمی و لطافت روحی در شخص می‌میرد و با بیمار

خداوند در این آیه با تمثیل زیبایی، به بیان شدت و درجه قساوت انسان‌ها اشاره کرده و بیان می‌کند که قلب در شدت قساوت به درجه‌ای می‌رسد که حتی از سخت‌ترین سنگ‌ها هم

جمله قلب می‌تواند تاثیر مستقیم و علم از آن نمی‌جوشد و قطرات محبت از آن تراوش نمی‌کند؛ بلکه هرگز از خوف خدا دل انسان سنگدل به تپش نمی‌افتد. (پرتوی از قرآن، طالقانی، ج ۱، ص ۳۰۶)

علمای اخلاق در تعریف قساوت قلب یا سخت دلی، آن را به معنای روحیه تاثیر ناپذیری از درد و رنج همنوعان معنا کرده‌اند. به این معنا که انسانی که به بیماری قساوت قلب دچار شده، نسبت به همنوعان و درد و رنجشان واکنش مثبتی نشان نمی‌دهد و با آنان همدردی نمی‌کند.

آثار سنگدلی

برای اینکه درک درستی از مسئله قساوت قلب در زندگی بشر داشته باشیم، نخست به آثار و کارکردهای آن در زندگی بر اساس آموزه‌های قرآنی و تحلیل وحیانی می‌پردازیم و سپس به عوامل و زمینه‌های ایجاد ی این حالت و در

پایان به موانع ایجاد یی و نیز راه‌های راهایی از آن اشاره می‌کنیم.

چنان‌که گفته شد آثار و پیامدهای قساوت را می‌توان در دو حوزه شناختی و رفتاری پیگیری کرد. به این معنا که سنگدلی هم در پیش‌ها و می‌رود و نسبت به گناه خشنود و از اعمال صالح و کارهای نیک دور می‌شود. در این حالت، مشاهده مناظر رقت‌آوری چون دیدن شکنجه‌مطلومی و انسانی که با تعلق به قلب جسمانی، سلطه خود را در بدن انسان اجرا می‌کند گفته می‌شود.

قساوت قلب همچنین موجب ترک تضرع و استغاثه به درگاه خداوند در هنگام سختی‌ها و بلا می‌شود و به شخص اجازه نمی‌دهد تا در مسیری قرار گیرد که از محبت الهی برخوردار شود. (العام، آیه ۴۲)
به سخن دیگر، انسان اگر دارای قساوت قلب نباشد پس از اشتباهات و خطاها و گناهانی که زندگی را بر او سخت می‌کند، می‌کوشد تا با تضرع و توبه محبت الهی را جلب کند، ولی انسان قسی القلب به خود این اجازه را نمی‌دهد تا به تضرع و التابه رو آورده و سختی زندگی خویش را با جاب محبت الهی کاهش دهد.

خداوند در آیه ۲۲ سوره زمر تبیین می‌کند که قساوت قلب موجب غفلت از خدا و موانع او می‌شود و همچنین مانع جدی خوف و خشیت دل از خدا می‌گردد.(بقره آیه ۷۴)
عدم تاثیرپذیری از تذکرات و موانع (حشر، آیه ۲۱) و عدم تسلیم در برابر آموزه‌های الهی (زمر، آیه ۲۲) از مهم‌ترین آثار قساوت قلب است.

خداوند تفاوت اساسی میان انسان‌های مؤمن نرم دل با کفار و سنگدل را از نظر شخصیت حقیقی در آیه ۲۲ زمر تبیین می‌کند و این‌گونه نشان می‌دهد که کمبود شخصیت در انسان‌های سنگدل بازتابی از رفتارهای خود آنان است.

عوامل و زمینه‌های سنگدلی

عوامل و زمینه‌های چندی را می‌توان برای سنگدلی بر شمرد ولی بی‌گمان اموری چند تاثیر اساسی‌تر و اصلی‌تری در ایجاد این حالت در انسان دارد.

الف) پیروی از هوای نفس

شاید بتوان گفت که پیروی از شهوات و هواهای نفسانی از مهم‌ترین علل و عوامل سنگدلی در بشر باشد؛ زیرا موجب می‌شود تا شخص گرفتار فسق و فجور شود و از راه اعتدال بیرون رود.

از این رو خداوند فسق مردمان را در آیه ۱۶ سوره حدید به عنوان مهم‌ترین عامل قساوت قلب معرفی می‌کند که بازتابی از پیروی از هواهای نفسانی آنهاست.

ب) بی‌تفاوتی نسبت به موانع

بی‌تفاوتی در برابر تذکرات و رهنمودهای رهبران الهی و آموزه‌های وحیانی و احکام عقلائی از دیگر عوامل ایجاد سنگدلی در بشر است که آیاتی چون ۲۲ سوره زمر و ۱۶ سوره حدید به این اشاره می‌کند. کسانی که نسبت به تذکرات و موعظه‌های رهبران مصلح و روشنگران مؤمن واکنش مثبت نشان نمی‌دهند، در یک فرآیند به گونه‌ای در می‌آیند که هیچ حقیقی را نمی‌پذیرند و در مسیر نادرست فسق و فجور گام بر می‌دارند و این‌گونه است که بی‌تفاوتی عاملی مهم در سنگدلی بشر شده می‌شود.

ج) بیگانگی شکنی

پیمان شکنی و عدم وفای به عهده‌ای که با دیگران بسته می‌شود، عامل دیگری برای سنگدلی بشر دانسته شده است؛ زیرا نقض پیمان‌ها آدمی را از مسیر عقلائی که فطرت و طبیعت بشر تسبیم کرده دور می‌سازد و اندک‌اندک سنگدلی را برای وی به ارمغان می‌آورد. از این رو خداوند در آیات ۱۲ و ۱۱ سوره مائده هشدار می‌دهد تا به پیمان‌ها و میثاق‌ها وفادار باشنند؛ زیرا هر گونه نقض عهده‌ی به معنای گناه نهادن در لیه تاریکی سنگدلی است.

موانع و راهکارهای راهایی از قساوت قلب

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که چه اموری می‌تواند مانع از سنگدلی شود. به عنوان

خداوند درقرآن با تمثیل زیبایی، به بیان شدّت و درجه قساوت انسان‌ها اشاره کرده و بیان می‌کند که قلب در شدت قساوت به درجه‌ای می‌رسد که حتی از سخت‌ترین سنگ‌ها هم سخت‌تر می‌شود. نه فقط چشمه عواطف و علم از آن نمی‌جوشد و قطرات محبت از آن تراوش نمی‌کند؛ بلکه هرگز از خوف خدا، دل انسان سنگدل به تپش نمی‌افتد.

حقایق هستی محروم شوند.(حشر آیه ۲۱ و نیز المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۲۰۳ و ج ۱۹، ص ۴۲۱)

خداوند همچنین قساوت قلب را مایه گمراهی و هدایت ناپذیری بشر بر می‌شمارد.(زمر، آیه ۲۲)
به گونه‌ای که اجازه نمی‌دهد تا نور الهی بر قلب‌ها تابند و تاثیر مثبتی بر آن را روشن کند؛ بنابراین از مهم‌ترین عوامل بی‌ایمانی و عدم گرایش انسان‌ها به آموزه‌های وحیانی از جمله قرآن و اسلام همان سخت دلی بشر است.(بقره، آیت ۷۴ و ۷۵)
قساوت مانع جدی تسلیم شدن انسان در برابر خداوند و پذیرش دین می‌شود(زمر، آیه ۲۲)
و از اجازه ندهد تا در دعوت پیامبران پاسخ مثبتی دهد.(العام، آیات ۴۲ و ۴۳)
همچنین قساوت منشا اصلی تحریف حقایق و آموزه‌های وحیانی در طول تاریخ بوده است، به گونه‌ای

صفحه ۷

یکشنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۳

۴ ربیع‌الاول ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۶۶۵



چراغ راه

جامع‌ترین دعاها

قال الامام الصادق(ع): «لَنْ یجمع الدعاء ان یقول العبد الاستغفار.»
اسام صادق(ع) فرمود: همانا یکی از جامع‌ترین دعاها این است که بنده استغفار بگوید.^(۱)

۱- میزان‌الحکمه، محمدی ری شهری(ره)، ج ۹، ح ۱۵۰۸۱



حکایت خوبان

موانع عذاب الهی در جامع

اسام باقر(ع) از علی‌ام(ع) نقل می‌فرماید: دو چیز در زمین، مایه امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو درناشته شد، پس دیگری را درپایند و بدان چنگ زنید. اما امنای که درناشته شدند رسول خدا(ص) بود و امان یابی مدینه آموزش‌خواهی و استغفار است که خدای بزرگ به رسول خدا(ص) فرمود: خدا، آنان را عذاب نمی‌کند، در حالی که تو در میان آنانی و عذابشان نمی‌کند تا آن هنگام که استغفار می‌کنند.^(۱)

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۸۸



پرشش و پاسخ

فلسفه استغفار

پرشش:

فلسفه استغفار چیست و چرا پیامبراکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) با وجود اینکه از ملکه عصمت برخوردار هستند و هیچ‌گاه گناه نمی‌کنند پس استغفار بسیار در سیره آن بزرگواران به چه معنایی خواهد بود؟

پاسخ:

معنا و حقیقت استغفار

آمزش‌خواهی یا طالب آموزش ترجمه کلمه استغفار است که از ماده «غفر» گرفته شده است. غفر به معنی پوشاندن و مستور کردن است.(فرهنگ لاروس، ج ۱، ص ۱۵۲۲)
بنابراین وقتی گفته می‌شود: «غفرالله له غفراً» یعنی خدا گناهان او را مستور گرداند. از کلمات هم‌انواده غفر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد که بارها در قرآن آمده است: غفران (یکبار)، مغفرت (۱۸بار)، غفور (۹بار)، غفار (۱۶بار)، استغفار (یکبار)، غفران و مغفرت هر دو مصدر هستند به معنای امریدن که از افعال الهی است. غفور و غفار هر دو صیغه مبالغه هستند به معنای بسیار آمرزنده و از اسمای حسنی الهی به‌شمار می‌روند. به قولی غفور از حیث کیفیت مبالغه است یعنی آمرزنده گناهان بزرگ و غفار از حیث کمیت یعنی آمرزنده گناهان بسیار(قاموس قرآن، علی‌اکبر قرنسی، ج ۵، ص ۱۰۸)
استغفار به معنی آموزش‌خواهی از کارهایی به‌شمار می‌رود که مخصوص انسان‌های متعالی است. امام علی(ع) می‌فرماید: «لَنْ الاستغفار درح العالیین» همانا آموزش‌خواهی درجه والماقلمان است.(نهج‌البلاغه، حکمت۴۱۷)
انسان وقتی به این مقام برسد لغزش‌ها و کوتاهی‌های خود را می‌بیند و از خداوند غفار و غفور آموزش می‌خواهد. بنابراین استغفار یکی از دستورهایی اخلاقی دین مبین اسلام است و همه باید خود را در این مسیر قرار دهند. از مجموع آیات و روایات برمی‌آید که استغفار مراتبی دارد و پایین‌ترین مرتبه آن، گفتن لفظ شریف «استغفرالله و التوبه الیه» است. البته آن استغفاری که هموزن پیامبراکرم(ص) بوده و امان اهل زمین است دیگر با لفظ به دست نمی‌آید. انسان وقتی اهل استغفار شد خود را در مقابل خداوند مهرب